



### صد و پنجاه سال بی فکری

من قبل از چاپ کتاب را دیده بودم و انتظار آن را نیز داشتم و نگاهم به آن نیز جز تحسین نبود و نیست. کتاب چنان که گفتند يك فتح باب است. مسأله‌اي را مطرح کرده‌اند که باید مطرح شود. برای فلسفه ما لازم بود که این مسأله مطرح شود. مهم نیست که استادان فلسفه اسلامی یا آشنایان با فلسفه کانت و هگل وقتي این نوشته موجز اما پر مطلب را می‌خوانند، چه اظهارنظري می‌کنند؟ به نظر من مسأله‌اي بوده که باید مطرح شود و اثر خود را خواهد گذاشت. هیچ وقت راجع به اینکه فردا کشور پر از فلسفه و تفکر شود، دچار وهم نشده‌ام و چنین وهمي ندارم. اما می‌دانم که این يك کار سنجیده و تحقیقي و فکر شده است و اینچنین چیزی هر چه باشد و هر جا باشد، اثر خود را می‌گذارد. فکر اگر باشد به قول متفکر فرانسوي مثل آتشی است که در پنبه می‌افتد و نفوذ می‌کند و پیش می‌رود. از این حیث به دکتر طالب‌زاده تبریک می‌گویم و از خواندن کتاب لذت بردم.

### تولید فله‌اي دکترای فلسفه

البته کتاب دشوارخوان است و این را دانشجویان دکترای فلسفه تطبیقي که به توصیه من این کتاب را خواندند، می‌گفتند. متأسفانه ما در کشورمان به صورت فله‌اي دکتر فله‌اي تولید می‌کنیم و من از کسانی که به صورت فله‌اي دکتر فلسفه می‌شوند، توقع ندارم که هر کتاب فلسفه‌اي را بخوانند، اما به هر حال برای دکتر فلسفه شدن باید بخوانند و چاره‌اي ندارند، حتی اگر کتاب مشکل باشد. اشاره کردند که بحث کتاب فلسفه تطبیقي نیست، اما به سمت بنیانگذاری يك فلسفه تطبیقي می‌رود. یعنی به این سمت می‌رود که اگر فلاسفه با هم اختلاف نظر دارند و یکدیگر را نمی‌فهمند و اگر یکی حرف دیگری را مضحک می‌دانند و دیگری حرف اولی را خالم می‌پندارد به این جهت است که مبانی متفاوت دارند. کانت

وقتی خودش را در قلمرو منطق انتزاعی قرار می‌دهد، بسیاری حرف‌ها را قبول ندارد. هگل نیز همین‌طور است.

به دیالوگ خوش‌بین نیستم

ما متوجه نشدیم که وقتی فلسفه جدید در اروپا شروع شد، اصلاً به منطق ما کاری نداشتند، یعنی به منطق اریسطویی کاری نداشتند. البته از آن منطق که نمی‌شود رها شد و آن را کنار گذاشت. اما آن فیلسوفان بر اساس آن منطق کاریشان را شروع نکردند. مشخص است که اگر بخواهیم دکاریت را با آن منطق اریسطویی بخوانیم، پیداست که کوگیتوی او بی‌معنا می‌شود. کانت بر مبنای دیگری کاریش را شروع کرده است. سخن این نیست که مبنای او درست است و حتماً باید مبنای او را بپذیریم. اما بحث این است من که دانشجوی فلسفه هستم باید بفهمم که کانت بر چه مبنایی حرف می‌زند و فیلسوفان ما بر چه مبنایی حرف زدند. مبنا مهم است. اینها مبنای تاریخ فلسفه‌اند.

دکتر طالب‌زاده تأکید دارند که من نمی‌خواهم این را با آن تفسیر کنم و بالعکس و نمی‌خواهم یکی را بر دیگری تحمیل کنم و بالعکس. آیا ممکن است دیالوگی بین فیلسوفان برقرار شود؟ من چندان خوش‌بین نیستم. اما آیا ممکن است سوءتفاهم‌ها میان فیلسوف ما و فیلسوف اروپایی رفع شود؟ صد سال پیش یک شاهزاده قاچار که ذوق فلسفه داشت، یعنی بدیع‌الملک میرزا از دو استاد بزرگ زمان یعنی ملاعلی زنوزی و ملاعلی اکبر اردکانی سوالاتی را مطرح کرد و پاسخ این سوالات در دو کتاب جداگانه چاپ شد. یکی از سوالات به بحث فعلی مربوط می‌شود و این بود که دکاریت و لایب نیتس و کانت و... این حرف‌ها را زدند. البته شازده با احتیاط سوال را مطرح کرده بود که من صرفاً از جهت فهم مطلب و از این حیث که می‌خواهم جواب سوالات را بدانم، آنها را مطرح می‌کنم نه اینکه بخواهم شبهه‌ای یا نظر مخالفی را اظهار کرده باشم. بدیع‌الملک میرزا به این استادان فلسفه اسلامی توضیح می‌دهد که فلاسفه غربی مذکور این سخنان را گفتند و نظر شما چیست؟ این کار به نظر امری شبیه معجزه است. زیرا هر دو فیلسوف اسلامی پاسخی که دادند، در الفاظ نیز بیش از ۵۰ درصد شراکت است. یعنی نه فقط مطلب یکی است حتی الفاظ هم شاید مشترک باشد. جواب این دو روشن است که اینها حرف‌های مهمی نیست و به این حرف‌ها نباید اتکا کرد و متکلمان نیز این حرف‌ها را زده‌اند.

این بدان معنا نیست که مرحوم زنوزی حرف‌های فیلسوفان غربی را درست نفهمیده باشد و آنها را شبیه حرف‌های متکلمان بشمرد. درست همین‌طور است، یعنی دکاریت و کانت حرف‌هایی شبیه متکلمان ما می‌زنند. البته در نتیجه‌گیری‌ها چنین نیست، بلکه در ضمن بحث و گاهی در مبادی شباهت وجود دارد. یکی نیست اما شباهت هست. در آن صورت چه اتفاقی رخ داد؟ در آن صورت به فلسفه غربی و فلسفه جدید کسانی رو کردند که تقریباً هیچ اطلاعی از فلسفه اسلامی نداشتند. اگر می‌بینید که فروغی کتاب فن سماع طبیعی را ترجمه کرده است، باید توجه کنید که او بعد از آنکه در سنین چهل و چند سالگی به فلسفه اروپایی و غربی رو کرد، متوجه شد که خوب است با فلسفه اسلامی هم آشنا شود و نزد آقای آشتیانی و فاضل تونی رفت و کارهایی در زمینه فلسفه اسلامی کرد و ترجمه فن سماع طبیعی را از زبان مرحوم فاضل تونی شنیده و به عبارات خودش شنیده است.

## فیلسوفان اسلامی بی‌اعتنا به غرب هستند

فلسفه اسلامی ما از فلسفه اروپایی دور ماند و فلسفه اروپایی را قابل اعتنا ندانست. شرق دور از ۲۰۰ سال درصدد بر آمد که فلسفه اروپایی را بفهمد. ما می‌گوییم توسعه و ترقی می‌خواهیم و فکر می‌کنیم فقط باید علوم کاربردی بخوانیم و بحث و نظر و فکر و طرح مساله اصلا لازم نیست. تجربه هم که می‌کنیم، از آن درس نمی‌گیریم. صد و پنجاه سال به فکر پشت کردیم و مدام علم کاربردی را تحسین کردیم، حاصل این است که حالا می‌گوییم تقصیر اهل فلسفه است و اهل فلسفه نگذاشتند که پیشرفت حاصل شود!

حالا بعد از صد سال تاخیر چه می‌گوییم؟ البته من نمی‌گویم که در این صد سال کوششی صورت نگرفته است. کوشش‌هایی شده و خودم هم قدم‌هایی کوچکی در راه ایجاد یک تفاهم و رفع سوءتفاهم برداشته‌ام تا بینم که آیا امکان دیالوگ هست یا نیست. در جلسه بررسی کتاب «ما و تاریخ فلسفه اسلامی» (نویسنده رضا داور) یکی از پژوهشگران از برخوردی که با این کتاب می‌شود گفت. او گفت این کتاب با آنکه در دفاع از اریجینالیته (اصالت) فلسفه اسلامی است و می‌گوید فلسفه اسلامی تکرار مطالب یونانی نیست، از جمله آثاری است که در حوزه اصلا از آن استقبال نشده است. این نکته برای من جالب بود، چون فکر می‌کردم اگر قرار است جایی از این کتاب استقبال شود، در حوزه است زیرا در آن به دفاع از فلسفه اسلامی پرداختم. بنابراین من هم کوشیده‌ام که نوعی دیالوگ یا هم سخنی میان فلسفه اسلامی و فلسفه اروپایی صورت دهم.

دکتر طالب‌زاده در این کتاب (گفت‌وگویی میان هگل و فیلسوفان اسلامی) به نحو مستقیم به سمت این مطلب رفته است و با این توانایی انجام شده که ایشان کانت و هگل را به زبان فلسفه اسلامی برگردانده است و کانت و هگل را ترجمه کرده‌اند و این کار را هر کسی نمی‌تواند بکند. بلکه باید منطق و فلسفه اسلامی بدانند و هر دو سو را درک کرده باشند. به همین خاطر کاری که ایشان کرده مشکل است، زیرا اصطلاحات آن اصطلاحات فلسفه اسلامی به خصوص فلسفه ملاصدرا است. کتاب کاری تطبیقی نیست و نخواسته بگوید که ملاصدرا به حرکت جوهری قائل است و هگل نیز به حرکت و ضرورت قائل است و بنابراین اینها با هم یکی هستند. خیلی‌ها هگل و مولوی را با هم قیاس کرده‌اند. اشکال ندارد و این مشابهت ظاهری است. مولوی می‌گوید: این جهان یک فکرت است از عقل کل. می‌توان به راحتی فکرت را به ایده هگل ترجمه کرد و گفت که مولوی و هگل یک سخن را می‌گویند. اما کار دکتر طالب‌زاده این نیست و نگفته اینها به هم شبیه هستند. اتفاقا در بیان مشابهت‌ها به اختلاف توجه دارد و می‌گوید باید تفاوت مبانی را دید.

وقتی کتاب را می‌خواندم به این فکر افتادم که به هر حال یک ورطه عمیقی میان این دو مبنا هست که پر کردن آن خیلی دشوار است. فلسفه جدید مطابقت را به کلی کنار گذاشته است. اینکه علم حکایت بیرون است، حرفی است که کسی منکر آن نیست. کانت منکر این نیست که علم حکایت بیرون است، اما فیلسوفان ما قائل به مطابقت هستند، یعنی می‌گویند علم ما عین خارج است، یعنی گزارشی که انسان می‌دهد همان است که در خارج رخ می‌دهد. هیچ فیلسوفی از زمان دکارت به این سو چنین نگفته است. البته دکارت چندان وارد این بحث نشده است ولی آگاهی را اصل می‌گیرد. بعد از او تا به امروز هیچ فیلسوفی نگفته است که حقیقت مطابقت با واقع است و علم عین واقع است.

## آیا فلسفه اسلامی، تاریخی است؟

مشکل اصلی این است که آیا فیلسوف اسلامی می‌تواند در این تامل کند که علم به معنای وسیع لفظ یعنی فکر و تفکر تاریخی است یا خیر؟ آیا فیلسوف اسلامی ما این را قابل بحث می‌داند که فلسفه و فکر و تفکر تاریخی باشد؟ این نکته‌ای است که دکتر طالب‌زاده مطرح کرده است و به همین جهت است که کتاب از صیوریت شروع می‌شود و به دیالکتیک ختم می‌شود. بحث از زمانی بودن فکر و تاریخی بودن آن است. البته در کتاب به درستی میان زمانی بودن و تاریخی بودن تفاوت هست. زیرا در ملاصدرا موجودات زمانی هستند و موجود از زمان جدا نیست. برای ابن‌سینا و ارسطو چنین نیست. اما آیا تاریخی نیز هست؟

ما به هر حال با یک تاریخی ارتباط برقرار کرده‌ایم و باید جایگاه خودمان را در این تاریخ معین کنیم. اگر نمی‌خواهیم در این تاریخ باشیم اشکال ندارد. اما اگر وارد این تاریخ می‌شویم باید بگوییم چه آورده‌ایم و کجا می‌خواهیم قرار بگیریم و بنشینیم و چه جایگاهی برای خودمان در نظر داریم؟ من کار دکتر طالب‌زاده را هم از جهت انتخاب مطلب و هم از حیث طرح مطلب و هم از نظر ادب و ظرافتی که در بیان مطلب و پیشبرد آن دارند، قبول دارم. مسأله این است که ما با کسانی حرف می‌زنیم که حق استادی بر گردن ما دارند و استاد بزرگ فلسفه شناخته می‌شوند. رعایت حرمت ایشان بر همه واجب است. اما ارسطو در مورد افلاطون می‌گفت که من افلاطون را دوست دارم، اما حقیقت را بیشتر دوست دارم. این سخن مشهور است و راستی و درستی‌اش را من تحقیق نکرده‌ام. دکتر طالب‌زاده نیز با همه احترامی که برای استادان فلسفه اسلامی قائل هستند، از آنها سوال می‌کنند یا دو رای را در برابر هم قرار می‌دهند. یعنی هر کدام از دو رای را به مبنای خودش بر می‌گردانند و می‌گویند اینها دو مبنای متفاوت است. بنابراین اینجا بحثی صورت نمی‌گیرد و دیالوگی برقرار نمی‌شود.

ایشان از صیوریت شروع کرده‌اند و مطالب و مباحث دیگری را مطرح کرده‌اند. در پایان کتاب به تاریخ رسیده‌اند. به نظر من باید حالا از تاریخ شروع کنند و به بیان فکر تاریخی بپردازند و به این نکته بپردازند که ما با فکر تاریخی چه باید بکنیم. امیدوارم این کتاب منشأ اثر فکر خوب در میان باشد و یک بحث مفید و جدی را میان اهل فلسفه ما ایجاد کند.